



روایت

## خدمت ما در دانشگاه بی چشمداشت است

مدیریت دانشگاه امام صادق(ع) از نگاه برخی، نوعی مدیریت خانوادگی بوده و این‌ عده معتقدند ایجاد تغییرات همه جانبه در این مدیریت، به یوپایی و بالندگی دانشگاه کمک می‌کند. دکتر مهدیه مهدوی کنی در پاسخ به این انتقاد می‌گوید: واقعیت این است که یک هیات امنای دانشگاه را اداره می‌کند که مسؤولان شاخص کشور که از سوی رهبری منصوب هستند، در آن حضور دارند. البته از اعضای خانواده ما هم در هیات هستند. رئیس دانشگاه نیز توسط همین هیات امنا تعیین می‌شود. سال گذشته هیات امنای حجت‌الاسلام آقای دکتر سعدی که هیچ نسبت خانوادگی با ما ندارند را پس از پایان دوره ریاست برادرم به ریاست دانشگاه منصوب کرد. البته بدیهی است به دلیل علاقه‌ای که همه فرزندان و حتی نوه‌ها و دامادها و عروس‌ها و بقیه اعضای خانواده به پدرو حفظ نهادی که ایشان با تلاش فراوان تاسیس کرده‌اند، داریم و از زحمات بسیاری که پدرم در طی سی و چند سال برای راه‌اندازی و حفظش متحمل شدند، بیشتر از هرکس مطلعیم و بیش از هرکسی در حفظ و رونق آن تلاش می‌کنیم؛ با این همه عرض می‌کنم که من و خواهرم در دانشگاه، سمت خاصی نداریم و فقط با عنوان عضو هیات علمی در خدمت عزیزان دانشجو در پردیس خواهران هستیم.

حقوق و مزایای ما هم مثل سایر اساتید و بر اساس تحصیلات و تجارب ما محاسبه می‌شود و کوچک‌ترین مزیتی بر دیگران نداریم. گمان نمی‌کنم از این عنوان بی‌چشمداشت، بتوان به «مدیریت خانوادگی» تعبیر کرد.

اصولا خدمت در دانشگاه امام صادق(ع) به‌گونه‌ای است که انسان وقتی در آن وارد می‌شود، دیگر نمی‌تواند آن را از زندگی و ذهن خود کنار بگذارد! طبیعتاً این حالت در من و اعضای خانواده‌ام، به خاطر تأثیر پدر بیشتر هم است. من خیلی راحت می‌توانستم در دانشگاه دیگری ادامه کار بدهم و چه بسا که از حقوق و مزایای بیشتری هم برخوردار شوم؛ خواهر و برادرم هم همین‌طور، اما با عشق و رضایت کامل اینجا را انتخاب کردیم. همه تلاشمان این بوده است که دانشگاه امام صادق(ع) از اهداف نخستین خود منحرف نشود و همان‌طور که مرحوم آیت‌ا... مهدوی‌کنی می‌خواستند، پویا و اسلامی پیش برود و ارتقا پیدا کند. البته باید بگویم که بی‌هیچ منتی، در این راه حقیقتاً از زندگی و آسایش خود زده‌ایم!

من دوره کارشناسی را در دانشگاه امام صادق(ع)، ارشد را در دانشگاه تهران و دکترا را در دانشگاه اذهاب گذراندم. فعالیت در دانشگاه امام صادق(ع) نیز از روی علاقه به شیوه و منش پدر است و اعتقادمان به راهی که ایشان برای اداره این دانشگاه انتخاب کردند.

این فقط مختص ما هم نیست. اکثر کسانی که در این دانشگاه تحصیل می‌کنند، این علاقه و تعصب را دارند که همین‌جا بمانند و خدمت کنند. خلاصه کلام این است که کسی برای پست و مقام به اینجا نیامده است و نباید بیاید. یک وقت‌هایی پدر به شوخی می‌گفتند: «ما عرضه داشتیم و دانشگاهی را راه انداختیم و خود و خانواده‌مان را وقف آن کردیم، شما هم عرضه دارید این کار را بکنید!» حقیقتاً ایده‌های نابی برای این دانشگاه داشتند. البته این حرف‌ها را کسانی می‌زند که هیچ اطلاعی از مشکلات و چند و چون اداره این دانشگاه ندارند و گرنه کسانی که از نزدیک با مسائل آشنا هستند، می‌دانند اولاً تمام تصمیمات در دانشگاه امام صادق(ع) شورایی است و کسی اختیار تصمیم فردی گرفتن ندارد، ثانیاً کارهای دانشگاه به‌قدری متعدد و سنگین است که جز با عشق و اعتقاد نمی‌شود از پس آنها برآمد. کسانی که می‌بینند این دانشگاه در کارش موفق است و انصافاً فارغ‌التحصیلان آن کارلبد و عالم هستند، این شایعه پراکنی‌ها را انجام می‌دهند.

کسانی که دستشان از همه جا کوتاه شده و می‌بینند دانشگاه امام صادق(ع) در مدیریت کشور تأثیرات فراوانی دارد و می‌خواهند از طریق نفوذ در آن و تبدیل کردن آن به مرکز صدور مدرک دانشگاهی، آن را از حیز انتفاع خارج و به یک مرکز علمی و آموزشی خنثی تبدیل کنند و از این طریق به بدنه مدیریتی نظام لطمه بزنند.



تمام عکس‌های این صفحه از آلبوم شخصی آیت‌ا... مهدوی‌کنی برداشته شده و تاکنون منتشر نشده است

### حضور در خبرگان برای ادای تکلیف بود

آیت‌ا... مهدوی کنی با وجود ضعف شدید جسمی مسؤولیت سنگین ریاست خبرگان را پذیرفت و آن‌ طور که دخترش شرح می‌دهد، علت این مسئله فقط شرایط خطریر جامعه بود.

دکتر مهدیه مهدوی‌کنی می‌گوید: شخصیت دیگری هم که وجهه و وزن



در گفت‌وگو با مهدیه مهدوی، دختر آیت‌ا... مهدوی کنی تشریح شد

# ناگفته‌هایی از معلم اخلاق سیاست

درآستانه پنجمین سالگرد رحلت عالم مجاهد و خدمت‌گزار زنده‌یاد آیت‌ا... محمدرضا مهدوی کنی قرار داریم، هم از این روی و هم در تکریم تلاش‌های علمی و عملی آن بزرگ، با فرزندان ارجمندشان گفت و شنودی انجام داده‌ام که پیش‌روی شماست.

**آیت‌ا... مهدوی کنی: به‌آراستگی در ظاهر اشاره کردید و حقیقتاً هم ایشان همیشه آراسته بودند. در این باره بیشتر توضیح دهید؟**

پدر به تمیزی و آراستگی چه در محیط خانه و چه در محل کارشان، بسیار اهمیت می‌دادند و می‌گفتند: مسلمان باید پاکیزه و آراسته باشد تا دیگران از او الگو بگیرند، مخصوصاً آراستگی روحانیون برایشان بسیار اهمیت داشت و اگر کسی رعایت نمی‌کرد، به او تذکر می‌دادند. ما همواره در محضر خداوند هستیم و در محضر چنین بزرگی، باید تمیز و آراسته بود. به همین دلیل استفاده از عطر، اتوی لباس، واکس کفش و تمیزی، برایشان بسیار اهمیت داشت. انصافاً مادرم در این زمینه هم مثل تمام جنبه‌های زندگی می‌شد ایشان چه از نظر پرهیزکاری و علم و چه زهد و حتی آراستگی ظاهری، شخصیت منحصر به فرد و کم‌نظیری داشته باشند. برای پدرم هیچ چیزی جز رضایت خدا و پیروی از قرآن و اهل بیت(ع) معنا نداشت، به همین دلیل هم همیشه بدون ذره‌ای وا همه و با صراحت تصمیم می‌گرفتند و سخن می‌گفتند و سخنان هیچ‌کسی در ایشان تردید ایجاد نمی‌کرد. سعه‌صدر پدرم هم کم‌نظیر بود و این ویژگی را دربراره تمام افراد جامعه از هر سطح و طبقه‌ای، مثل خانواده خودشان رعایت می‌کردند. فوق‌العاده خوش اخلاق و خوش‌برخورد بودند که ناشی از همان سعه صدر و دودی‌شان بود.

**آیت‌ا... مهدوی کنی: رفتارشان در خانواده چگونه بود؟**
در خانواده ما پدرسالاری و مادرسالاری و این نوع تعبیر تحقیرآمیز وجود نداشت، بلکه محبت و احترام متقابل بود که حد و مرزها را برایمان تعیین می‌کرد و اگر تذکری هم داده می‌شد از سر دلسوزی بود، نه تحکم و دستور. رابطه ما با پدر و مادرمان به‌قدری عاشقانه و صمیمی بود و هست که اساساً این‌که کاری را انجام بدهیم که موجب رنجش آنها شود، ادیتمان می‌کرد. پدر به‌قدری منصف، منطقی و مهربان بودند که ما بچه‌ها، خودمان به این نتیجه رسیده بودیم که ملاک‌های ایشان برای خوب و بد، ملاک‌های بسیار مبنی هستند و سعی می‌کردیم مطابق همان ملاک‌ها رفتار کنیم و دوست داشتیم اعمال و گفتارمان مورد تأیید ایشان باشد.

**آیت‌ا... مهدوی کنی: اگر نبود؟**

مؤاخذه نمی‌شدیم، ولی خودمان احساس می‌کردیم خوشایند پدر نبود و سعی می‌کردیم اصلاح کنیم.

**آیت‌ا... مهدوی کنی: به‌آراستگی در ظاهر اشاره کردید و حقیقتاً هم ایشان همیشه آراسته بودند. در این باره بیشتر توضیح دهید؟**

پدر به تمیزی و آراستگی چه در محیط خانه و چه در محل کارشان، بسیار اهمیت می‌دادند و می‌گفتند: مسلمان باید پاکیزه و آراسته باشد تا دیگران از او الگو بگیرند، مخصوصاً آراستگی روحانیون برایشان بسیار اهمیت داشت و اگر کسی رعایت نمی‌کرد، به او تذکر می‌دادند. ما همواره در محضر خداوند هستیم و در محضر چنین بزرگی، باید تمیز و آراسته بود. به همین دلیل استفاده از عطر، اتوی لباس، واکس کفش و تمیزی، برایشان بسیار اهمیت داشت. انصافاً مادرم در این زمینه هم مثل تمام جنبه‌های زندگی می‌شد ایشان چه از نظر پرهیزکاری و علم و چه زهد و حتی آراستگی ظاهری، شخصیت منحصر به فرد و کم‌نظیری داشته باشند. برای پدرم هیچ چیزی جز رضایت خدا و پیروی از قرآن و اهل بیت(ع) معنا نداشت، به همین دلیل هم همیشه بدون ذره‌ای وا همه و با صراحت تصمیم می‌گرفتند و سخن می‌گفتند و سخنان هیچ‌کسی در ایشان تردید ایجاد نمی‌کرد. سعه‌صدر پدرم هم کم‌نظیر بود و این ویژگی را دربراره تمام افراد جامعه از هر سطح و طبقه‌ای، مثل خانواده خودشان رعایت می‌کردند. فوق‌العاده خوش اخلاق و خوش‌برخورد بودند که ناشی از همان سعه صدر و دودی‌شان بود.

**آیت‌ا... مهدوی کنی: رفتارهای ایشان در محیط خانه و خانواده می‌گفتید.**

شاید کسی باور نکند که آدمی با مشغله‌های پدرم، حتی برای حرف زدن با یک کودک دو ساله هم وقت می‌گذاشت. به همین دلیل بچه‌های فامیل عاشق این بودند که بیایند و با پدرم حرف بزنند. ایشان به انسان‌ها و مخصوصاً کودکان عشق می‌ورزیدند و بچه‌ها با فطرت پاک و خداجوی خود، این موضوع را خیلی خوب درک می‌کردند. نظم پدر نظیر نداشت و به همین دلیل می‌توانستند ساعات عمر خود را به‌گونه‌ای تنظیم و برنامه‌ریزی کنند که به تمام کارهایشان برسند. وقتی انسان با ایشان حرف می‌زد، این‌طور تصور می‌کرد که ایشان هیچ دغدغه‌ای جز صحبت با او ندارد. تمام توجه و لطف خود را به مخاطب می‌بخشیدند و به همین دلیل، هم‌حیتی با ایشان همواره در خاطر انسان باقی می‌ماند. ایشان بسیار صبور بودند. حتی گاهی که ما از بازیگوشی و شیطنت بچه‌ها خسته می‌شدیم، ایشان با نهایت صبر و حوصله تحمل می‌کردند و بچه‌ها هم بابامهدوی، بابامهدوی‌گویان دور ایشان جمع می‌شدند و زمانی که بیماری‌شان حاد نشده بود و توان جسمی داشتند، با بچه‌ها بازی می‌کردند. تا وقتی پدر در جایی حضور داشتند، بچه‌ها حضور هیچ‌کسی را به

ایشان را داشته باشد، در میدان نبود. در آن ایام ایشان غیر از بیماری قلبی، از درد شدید در پا و کمر رنج می‌برد و حالشان واقعاً خوب نبود، اما اکثر اعضای خبرگان آمدند و از ایشان خواهش کردند این مسؤولیت را بپذیرند.

### میانه‌ای با تحزب نداشت

دکتر مهدیه مهدوی کنی می‌گوید پدرش ابداً با حزب و تحزب میانه خوشی نداشت و از قول پدرش اضافه می‌کند: وقتی زیر پرچم یک حزب قرار گرفتی، مجبوری حتی برخلاف نظر و اعتقادات خود کاری را که حزب می‌کند تأیید کنی!... و این کار به هیچ‌وجه با روحیه آزاد که پدرم که همه چیز را بر مبنای اسلام می‌سنجید، سازگاری نداشت. پدر با اینکه با احزابی چون حزب مؤتلفه اسلامی یا انجمن اسلامی مهندسین و امثالهم ارتباط داشتند و در نگاهی کلان عملکرد آنها را تأیید می‌کردند، اما این‌گونه نبود که این احزاب را تماماً قبول داشته باشد و بر همه عملکردهای آنها صحه بگذارد و همواره سعی می‌کرد تفاوت آرای احزاب و گروه‌ها را به حساب تفاوت سلیقه بگذارد. پدرم معتقد بود حزب‌گرایی مخصوصاً در قشر روحانیت، باعث ایجاد زلزله در نظام می‌شود و می‌گفت: روحانیت هرگز نباید خود را وارد خط و ربط‌های حزبی کند و روحانیون باید مقام هدایتگری خود را حفظ کنند که مستلزم آزادی و آزادیگ است و با حزب‌گرایی نسبتی ندارد. به همین دلیل هم با اینکه جامعه روحانیت مبارز تبدیل به حزب شده، به شدت مخالفت کرد و وقتی حرفشان پیش رفت، از دبیری آنجا برای چند ماهی کناره‌گیری کرد.

فعلی‌اش ایرادات زیادی دارد. ایشان نقدهای خود را خدمت امام عرضه کردند و قرار شد این کتاب اصلاح و سپس منتشر شود. ایشان معتقد بودند این کتاب هم یک نظر است لذا باید مورد نقد و بررسی قرار بگیرد.

مورد دیگری که ایشان را خیلی ناراحت می‌کرد، این بود که ارزش کار کسانی که به انقلاب و اسلام خدمت کرده بودند، به خاطر یک رفتار یا رویکرد ناصحیح، کلاً نادیده گرفته می‌شد. ایشان با این‌که به بعضی از رفتارهای افراد انتقادات جدی داشتند، اجازه نمی‌دادند یک خطا به کل خدمات آن افراد تعمیم داده شود. بسیار حساس بودند که بهانه به دست دشمن داده نشود. همواره تأکید می‌کردند نباید حرفی زد که موجب تفرقه شود. اصل اسلام و انقلاب، برایشان از هر چیزی مهم‌تر بود. از برجسب زدن به افراد و غیبت فوق‌العاده ناراحت می‌شدند. اما اگر بحث مبانی اسلامی پیش می‌آمد، پیش از هر کسی وارد بحث می‌شدند و کوتاه نمی‌آمدند.

**آیت‌ا... مهدوی کنی: چه توصیه‌ی‌ا در واقع وصیتی به خانواده داشتند؟**

در سال‌های آخر حرف‌های ایشان بیشتر رنگ و بوی وصیت به خود گرفته بود. اما ما نمی‌خواستیم باور کنیم. همیشه به ما توصیه می‌کردند که قدر با هم بودن را بدانیم و گذشت داشته باشیم، مخصوصاً روی احترام به مادر فوق‌العاده تأکید می‌کردند. همیشه می‌گفتند: بچه‌هایم آبروی مرا خوب حفظ کردند و من از آنها راضی هستم. خدا از آنها راضی باشد و چقدر این سخن پدر برای ما دلگرم‌کننده و رضایت‌بخش بود. اساساً این ویژگی پدر بود که از اعمال و رفتار درست بچه‌ها، دامادها، عروس‌ها و کسانی که با ایشان در ارتباط بودند، جلوی همه تعریف و تجلیل می‌کردند، اما انتقادات را به‌طور خصوصی به ما می‌گفتند. از عملکرد ما در دانشگاه هم راضی بودند و می‌فرمودند: بچه‌های مردم در دست ما امانت هستند و باید آنها را به شایستگی آموزش بدهیم و تربیت کنیم.

**آیت‌ا... مهدوی کنی: از روزهای بستری بودن ایشان چه خاطراتی دارید؟**

در ایامی که پدر در کما بودند، اتفاقات واقعاً عجیب و غریب و جالبی روی دادند. همه پرستاران و کارکنان پزشکی بیمارستان می‌گفتند: ما شبانه‌روز سر و کارمان با افرادی است که در کما فرو رفته‌اند و حالات بی‌قراری آنها را می‌بینیم. ولی حاج‌آقا آرامش عجیبی دارند و هر وقت صدای اذان یا قرآن می‌آید، چشم‌هایشان را باز می‌کنند. خود من هم شاهد بودم که هر وقت ذکر از اهل بیت(ع) می‌شد یا قرآن می‌خواندیم، ایشان واکنش نشان می‌دادند. یک بار که پرچم حرم حضرت امیر(ع) را آوردند و روی سینه ایشان قرار دادند

وقتی پای ادای تکلیف به میان می‌آمد، انگار جسم حاج‌آقا از روح ایشان تبعیت و با ایشان همراهی می‌کرد. من در آن روزها در تهران نبودم و بعداً به من گفتند: پدر را با ویلچر به مجلس بردند. شرایط به‌گونه‌ای بود که کس دیگری نمی‌توانست این مسؤولیت را قبول کند.

### بعلاوه اینکه

دکتر مهدیه مهدوی کنی می‌گوید پدرش ابداً با حزب و تحزب میانه خوشی نداشت و از قول پدرش اضافه می‌کند: وقتی زیر پرچم یک حزب قرار گرفتی، مجبوری حتی برخلاف نظر و اعتقادات خود کاری را که حزب می‌کند تأیید کنی!... و این کار به هیچ‌وجه با روحیه آزاد که پدرم که همه چیز را بر مبنای اسلام می‌سنجید، سازگاری نداشت. پدر با اینکه با احزابی چون حزب مؤتلفه اسلامی یا انجمن اسلامی مهندسین و امثالهم ارتباط داشتند و در نگاهی کلان عملکرد آنها را تأیید می‌کردند، اما این‌گونه نبود که این احزاب را تماماً قبول داشته باشد و بر همه عملکردهای آنها صحه بگذارد و همواره سعی می‌کرد تفاوت آرای احزاب و گروه‌ها را به حساب تفاوت سلیقه بگذارد. پدرم معتقد بود حزب‌گرایی مخصوصاً در قشر روحانیت، باعث ایجاد زلزله در نظام می‌شود و می‌گفت: روحانیت هرگز نباید خود را وارد خط و ربط‌های حزبی کند و روحانیون باید مقام هدایتگری خود را حفظ کنند که مستلزم آزادی و آزادیگ است و با حزب‌گرایی نسبتی ندارد. به همین دلیل هم با اینکه جامعه روحانیت مبارز تبدیل به حزب شده، به شدت مخالفت کرد و وقتی حرفشان پیش رفت، از دبیری آنجا برای چند ماهی کناره‌گیری کرد.

باردیگر هم هنگامی که آقای مطیعی روضه خواندند، اشک از گوشه چشم ایشان سرازیر شد! حتی دوستان خواب دیده بودند که حاج‌آقا گفته بودند: دوست دارم همیشه صدای قرآن را بشنوم! نکته جالب دیگر رابطه دخترم زهرا با پدرم بود. هر وقت زهرا دست پدر را می‌گرفت، آثار حیاتی ایشان تغییر می‌کرد و می‌دیدیم روح یک کودک معصوم، چگونه با ایشان ارتباط برقرار می‌کند.

**آیت‌ا... مهدوی کنی: در آن ایام دانشگاه چگونه اداره می‌شد؟**
چون پدر همیشه تأکید می‌کردند که کارهای دانشگاه به هیچ دلیلی نباید تعطیل شود و به تعبیری دانشگاه عصاره عمر ایشان بود و به آن بسیار علاقه داشتند، ما تلاش می‌کردیم در عین حال که در کنار ایشان هستیم، نگذاریم در کارهای دانشگاه خللی به وجود بیاید. در عین حال که مسؤولیت‌پذیرش دانشگاه را به عهده داشتیم، امتحانات دوره دکترا هم باید پاس می‌کردم و درعین حال ایام ماه رمضان هم بود و به‌همه امور می‌رسیدم. چه ایام پربرکتی بودند، می‌توانستم همه آن کارها را با هم انجام بدهم و به زندگی‌ام هم برسم اما احساس خستگی هم نکنم. در حالی که این روزها آن قدرها هم مشغله ندارم، اما اود خسته می‌شوم. من آن انرژی پایان‌ناپذیر را ناشی از خدمت به پدر و مادرم می‌دانم.

**آیت‌ا... مهدوی کنی: از روزهای آخر حیات پدرتان چه خاطراتی دارید؟**

در یکی از روزهای آخر حیات پدر، اتفاق جالب دیگری را شاهد بودم. یک خانم ارمنی برای عبادت پدر به بیمارستان آمد و گفت: «می‌دانم شما شیعیان به زیارت عاشورا خیلی معتقدید، من به پدر شما ازادت زیادی دارم و آمده‌ام اگر اجازه بدهید، در کنار بستر ایشان زیارت عاشورا را بخوانم.» با یک بار خوانی از شیراز آمده بود که ظاهر محببه‌ای هم نداشت، اما یک سری دعا به من داد و گفت: اینها را برای حاج‌آقا بخوان! اینها دونمونه از دهها موارد جالبی بود که در آن ایام شاهدش بودم. افراد مختلف از طیف‌های مختلف اجتماعی و سیاسی و اصناف مختلف برای عبادت و ابراز ارادت در بیمارستان حاضر می‌شدند؛ هر کسی به هر شکلی که از دستش برمی‌آمد به حاج‌آقا اظهار لطف و در حق ایشان دعا می‌کرد.

برای حاج‌آقا بخوان! اینها دونمونه از دهها موارد جالبی بود که در آن ایام شاهدش بودم. افراد مختلف از طیف‌های مختلف اجتماعی و سیاسی و اصناف مختلف برای عبادت و ابراز ارادت در بیمارستان حاضر می‌شدند؛ هر کسی به هر شکلی که از دستش برمی‌آمد به حاج‌آقا اظهار لطف و در حق ایشان دعا می‌کرد. برای حاج‌آقا بخوان! اینها دونمونه از دهها موارد جالبی بود که در آن ایام می‌دیدم مردم چقدر تلاش می‌کنند هر خدمتی که از دستشان برمی‌آید برای ایشان انجام می‌دهند. مردم خادمان حقیقی خود را خیلی خوب می‌شناسند و قدر آنها را می‌دانند. ما در آن دوره دشوار و پراز اندوه به خاطر مهر و محبت مردم هرگز احساس تنهایی نکردیم.

